

انسجام فرهنگی

یا تهاجم فرهنگی

بدیهی است که تهاجم فرهنگی و به عبارتی «فرهنگ زدایی» زمانی کارا و مؤثر خواهد بود که در برابر آن انسجام فرهنگی لازم را نداشته باشیم. چرا که «شرط بیرونی» به اعتبار «مبنای درونی» عمل خواهد کرد. تجربه سازمان مجاهدین نشان داد بچه‌های مبارزی که عشق به خدا، درد دین و درد توده داشته و سرآمد نسل جوان زمان خود بودند با پدیده‌ای بنام مارکسیسم مواجه شدند و بخش زیادی از آنها تغییر «راه و روش» دادند.

مکانیزم این تغییر چنین بود که ابتدا در هویت قرآنی و دینی خود شک کردند و گفتند اگرچه قرآن راهنمای عمل پیامبر اکرم در آن زمان بوده است از کجا معلوم که بتواند راهنمای نسل‌های تاریخی بعد و به عبارتی راهنمای بشریت در تمام دوره‌ها و زمانهای تاریخی باشد؟

علاوه بر این گفتند از آنجا که قرآن کتاب استدلال نیست بنابراین کتاب مبین روش و راهنما نیز نمی‌تواند باشد. وقتی که اعلام شد از قرآن، متدولوژی و روش را نمی‌توان استخراج نمود، رویکرد مبارزین به دیگر مکاتب شکل گرفت. در بین مکاتب آن زمان با توجه به سابقه ۱۲۰ ساله مبارزاتی و عصیانگری مکتب مارکسیسم و شعارهای آن مکتب، بدان سو گرویده و ابتدا آنرا قرائتی عدالت طلبانه از دین تلقی کردند. خلاصه اینکه با از دست دادن هویت قرآنی و دینی و اعلام اینکه قرآن نمی‌تواند کتاب استدلال و روش باشد ولذا نیاز به مکتبی راهنما وجود دارد، طی یک پروسه اکنون زدگی و شرایط زدگی تغییر مرام و مسلک دادند.

حال نیز با چنین پدیده‌ای مواجهیم. علمای ما می‌گویند: قرآن کتابی است «قطعی الصدور ولی ظنی الدلالة» و به عبارت ساده‌تر می‌گویند گرچه قرآن از طرف خدا به پیامبر نازل شده و در صدور آن شکی نیست، ولی کتابی نیست که در آن استدلال و روش تعقل وجود داشته باشد. در همین راستاست که منطق یونانی - غربی ارسطو را بعنوان کلید فهم همه چیز و منجمله قرآن می‌پذیرند، که با پذیرفتن این کلید فهم بشری، نیاز به قرآن کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد. در این مسیر و در نهایت هویت قرآنی و دینی است که رنگ می‌بازد.

توضیح اینکه وقتی در بن اندیشه‌مان داوطلبانه روش تعقلی را بپذیریم که با دنیای غرب مشترک است بنابراین راهی برای دفاع در برابر تعامل یا تهاجم مغرب زمین باقی نمی‌ماند، جز اینکه بگوئیم این منطق را بهتر از متفکران غربی فهمیده‌ایم.

ملاحظه می‌شود از یک طرف قرآن نازل شده از سوی خداست، که می‌توان آنرا «خداینامه» نامید؛ و از جانب دیگر این مطلب هم واضح و

بدیهی است که در بستر «عقل فلسفی» و یا «فلسفه عقلی یونان» خداوند مقوله حذف شده‌ای است. بنابراین چگونه می‌توان با یک کلیدفهم بشری که در آن خدا حذف شده است به فهم آیات کتابی نائل شد که تک تک آن آیات، مخلوق و عین ربّ به خالق است. می‌بینیم به دلیل این عدم انسجام است که «تهاجم فرهنگی» و به عبارت بهتر «فرهنگ زدایی» آغاز می‌شود. در شرایط فعلی بطور ساده گفته می‌شود: الف: قرآن کتاب استدلال

و روش نیست و نمی‌تواند راهنمای عمل باشد. ب: عملکرد خشونت بار و حذف گونه در مقطعی پس از انقلاب که به نام دین تمام شده مورد پذیرش نیست. ج: باید به سراغ آموزشهایی رفت که استدلال، روش و راهکار داشته باشد.

طبیعی است در چنین وضعیتی، یکی از مکاتب حاضر و آماده غرب این خلاء مکتبی را پر کرده و جایگزین آن خواهد شد.

بنابراین «سکولاریزم» یا «لانیسیزم» در درجه اول، محصول و معلول این عدم انسجام است. بنظر می‌رسد عظیم‌ترین کاری که مرحوم آیت الله طالقانی پس از ضربه هولناک به جنبش اسلامی مجاهدین در سال ۵۴، در زندان اوین انجام داد این بود که به «علت» پرداخت و نه به «معلول».

ایشان در توشه‌گیری از آیه ۷ و ۸ سوره آل عمران به عنصر «زمان» در متن قرآن توجه نمود (بحث محکم و متشابه) و نشان داد که قرآن کتابی است جاودانه و راهنما برای تمامی ادوار تاریخ.

یکی از روشنفکران زمان ما در بررسی موضوع «سکولاریزم» به بیان این نتیجه‌گیری می‌پردازد که:

- در یونان به ظاهر «خدا» و در رنسانس «دین» حذف گردید. بنابراین اگر راهی برای خروج از سکولاریسم تصور شود، این راه‌چیزی جز شکافتن «عقل فلسفی» و یا «فلسفه عقلی» نخواهد بود.

گفتنی است که در عرصه «نواندیشی دینی» از سیدجمال و اقبال گرفته تا شهدای مجاهدین و شهید شریعتی، مرحوم امام خمینی و بخصوص مرحوم طالقانی، هر یک گامهایی بلند در راستای رهایی از متافیزیک یونان برداشتند که بنظر می‌رسد با تکمیل این راه می‌توان به انسجام فرهنگی دست یافت و «فرهنگ زدایی» را بی‌رنگ کرد. در این «صیوروت الی الله» است که از تماس، تعامل و گفتگو با فرهنگ‌های مختلف نباید هراس داشت چرا که هر گونه «اثرپذیری متقابل» و یا حتی «تهاجم» و بهتر بگوییم «فرهنگ زدایی» تاز یا نه‌ای بر پیکره تکامل است.